شخص متاعی به کسی فروخت و آن متاع را بدان شخص بدان چیز تسلیم نکند دیگری بیامد و بگفت آن متاع ذبلک که تا مشتری را
دخلست زیان شود و آن شخص بدین فعل عاصی شود اما اگر بیع مسترسد درست باشد نوع **مشتم** چنین گفتن میان گبر و ولد و بیش
از آن که مقدار هشت سال باشد بفروختن بخشیدن و نیست کردن حرام است و بیع و بخشش و قسمت باطل بود و جنایتی که وقت بیع
بجهت و ولد وی بدهد بیش از آن که اسیر شد بیاید که حرام است و بیع باطل بود و لیکن چون گبر ملک حرام بود نوع **نهم** وقت اکول
و گاو و سگ که بتحقیق اند که آن را در خرد بان خواهد ساختن حرام است و فروختن غلام بکسی که مرد و بدین بیع بکاری کردن یا غلام
درین موی بود و با کسی معاملت کردن که اکثر وقت و لیکن حلال بود و حرام بود که اعانت است خواه طلاق بیع بود و خواه حرام **نوع**
بیع عینه میتی است و صورت آن است که چیزی بدیگری فروشد بقیمت معلوم بجل تسلیم وی کند و پیش از آن که بهای آن بدهد آن چیز از وی باز خرد
بهای اگر آن بهای اول که بود بستد و هم چنین فروا باشد که چیزی بدهد بزر شد و باز بزر باز آن بهای اول تا مدتی باز خرد خواه
بهای اول و بیش و خواه بدون و خواه عادت آن شهر باشد و خواه نی **فصل** اگر شخص دو چیز که یکی از آن قابل بیع
است و یکی نه چون بنده و آزاد آن را بفروشد قابل بیع چون بنده که ملکی و ملکی دیگر است نه ملک کسی که عقد بدیگری بفروخت
و آنچه قابل بیع است در صورت اول و دوم آنچه ملک وی است در صورت دوم بیع درست باشد و در آن باطل بیع باطل و مشتری را خیار ثابت
شود چون جاهل بود که محل اگر عالم بود خیار ثابت نشود و لیکن اگر بجا آورد شرط آن واجب شود که صحیح است و در صورت اول نیز چون
اجازت داد صحیح است و واجب شود بحسب قیمت و اگر چیز کند میان دو عقد که حکم ایشان مختلف بود چون اجاره و سلم یا اجاره و بیع
یا سلم و بیع عقد در صورت در شرط بود و اگر یکی که این باطل بود و هم بیع و اجاره مثلا و مشتری مثل که عقد متفقه بود و محتمل
اگر فروشنده متفقه بود و خریدار یکی و یا بکس آن و اگر مثل متفقه بود و دیگر متفقه و یا بکس آن اعتبار بدین کند بود تا اگر اول و دیگر
متفقه باشد عقد متفقه بود و اگر متفقه باشد متفقه بود **باب فی الخیار** بدان که خیار بود و صحیح است خیار
نوع دیگر است و خیار نقیصه و خیار نقیصه آن است که اوصاف بیوفتد نا چیزی که فوت باشد که آن مقصود بود و خیار زیادتی بود و هم
است قسم از خیار مجلس است و معین است چون چیزی بکسی فروشد مادام که با یکدیگر مشتری در مجلس مجلس ایشان ثابت بود
هر کدام که بخواهد آن را فسخ کردن و این خیار مجلس در ما نفاع هر چیز صرف بیع و سلم و فروختن طعام بطعام و تقابض و
شرکت و صرف و معاوضه و فروختن مال خود بمال تا از خود و خریدن مال وقف از برای خود ثابت بود و در بخشیدن و وصیت
و طلاق و فدا کردن و در خلع و صلح و عفو و معاوضه و فرائض مساقات و اجاره ثابت نبود و هر جا که ثابت است چون در مجلس
اختیار بیع کند خیار منقطع شود و اگر یکی اختیار کند خیار منقطع شود و خیار از دیگری باقی بود و اگر یکی اختیار نماید
یکی فسخ کرده عقد منفسخ گردد و اگر هر دو از مجلس عقد متفرق شوند خیار منقطع گردد و اگر یکی باشد خیار نماند
و اگر هر دو از مجلس متفرق بیاشند و باز بیایند و منازعت جدید بیوندند خیار باقی بود و اگر یکی از ایشان بیاید یا حاضر
باز آید و یکی بیاید و حاضر بود و غائب و هر دو تفرق است یکی اگر مال و مشتری هر دو در خانه یکی باشند و لیکن بدر آن باز
بود و در مسجد که هر کسی که بخواهد بدان در شود و اگر در خانه بزرگ باشد چون سرای که یکی از خانه در صحن سرای آید و بیان آید